



زبان عرفانی و اشارات بر مبنای حدیث «لولاک لما خلقت الافلاک»

دکتر شاهرخ محمدبیگی^۱

دانشیار بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز،
شیراز، ایران

دکتر سیاوش نریمان^۲

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، دهدشت، ایران

(تاریخ دریافت: ۷ مهر ۱۳۹۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۷ آبان ۱۳۹۶)

عارفان در بیان دیدگاه‌های کشفی و ذوقی خود، از مضامین آیات قرآن و احادیث قدسی و نبوی به‌طور چشمگیری بهره‌مند شده‌اند. آنان از این طریق هم به مبانی نظری خود قداست بخشیده‌اند و هم برای اثبات ادعایشان، به آیات و احادیث، استشهاد می‌جستند. اهل سیر و سلوک، به قشر و پوسته‌ی احادیث بسنده ننموده، بلکه در پی کشف لایه‌های پنهانی و تأویل و توجیه باطنی آن‌ها نیز بوده‌اند. یکی از این احادیث که مطمح نظر اهل معرفت است، حدیث قدسی: «لولاک لما خلقت الافلاک» است. این کلام رتانی، دست‌مایه‌ی سالکان و مجذوبان واقع شده و هرکدام بنابر مذاق و مشرب عرفانی خود، بدان نگریسته‌اند. عصاره‌ی سخن اهل عرفان، بر این نکته اشاره دارد که هدف غایی آفرینش، شخص شخیص حضرت محمد(ص) و خاندان مطهرش، که آینده‌ی تمام‌نمای اسماء و صفات الهی‌اند، بوده است. در این جستار، حدیث قدسی از نظر سند و اختلاف در واژگان، ارتباط حدیث «کنز مخفی» و حکمت آفرینش، چرایی رابطه‌ی خلقت پیامبر(ص) و عوالم هستی و جایگاه پیامبر(ص) در کونین(دو عالم) مورد بررسی و واکاوی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: تفسیر و تأویل، حدیث قدسی، حضرت محمد(ص)، عرفان.

¹ sh_beygi@yahoo.com

² s.nariman_1344@gmail.com

مقدمه

در هندسه‌ی ادبیات عرفانی، احادیث قدسی تأثیر بسزایی داشته و به سخنان آنان حلاوت می‌بخشیده است. این احادیث، در متون و آثار عرفانی قرن‌های چهارم تا هشتم جلوه‌ای پررنگ‌تر دارد. در این گفتار، حدیث «لولاک لما خلقت الافلاک» و رموز و اشارات و دقایق لطیف عرفانی آن مورد بررسی قرار گرفته است.

شریعت‌مداران و اهل معرفت، از دیرباز به این اصل اعتقاد جازم داشتند که اعتبار و وجاهت هر حکم و قانونی، مستندبودن آن به تأیید آیات قرآن، احادیث قدسی و مآثورات معصومین(ع) است، در غیر این صورت از حیث اعتبار ساقط است.

سیدالدین غزنوی در همین رابطه اعتقاد دارد: «هرکاری که کسی کند و بنای آن نه بر قول خدای، عزوجل، و نه بر قول رسول باشد، آن را پس اصلی نباشد. زیرا که هر چه گویی و هر چه نویسی که به اخبار موکد نبود و قول خدای، عزوجل، آن را گواهی ندهد، قبول نشاید و بر آن برکت و صفاوت نباشد.» (غزنوی ۱۳۸۸، ۱۹)

ادبیات منثور عرفانی با احادیث قدسی و روایات معصومین(ع) امتزاج و پیوستگی عمیقی دارد، به این معنا که مضامین و حقیقت این سخنان بر جهان‌بینی و ایدئولوژی عارفان سایه افکنده تا بدان حد که روح آن سخنان مانند خون در شریان حیاتیشان جاری گشته و ملکه‌ی اخلاقی آنان شده است. حدیث قدسی «لولاک»، در متون منثور عرفانی کهن و قدیمی نظیر «کاشف الاسرار»، «تمهیدات»، «فتوحات مکبیه»، «مرصاد العباد»، «مرموزات اسدی»، «معارف سلطان‌ولد»، «روح الارواح»، «کشف الحقایق»، «شرح تعرف»، «مصباح الهدایه»، «اعجاز البیان»، «میزان الصواب»، «مصباح الانس» و... مورد تفسیر و تأویل قرار گرفته است. در اغلب این متون عرفانی، مدلول و مقصود این حدیث، وجود مقدس و شریف پیامبر(ص) معرفی شده که غایت نظام آفرینش است. در مورد پیشینه‌ی این گفتار باید متذکر شد که پیش از این، مقالاتی از این جنس در مجلات به‌زیور طبع آراسته شده، ولی اولاً به شکلی نظام‌مند و سامان‌دهی شده و در هیئتی انسجام‌یافته، تدوین نگردیده است و ثانیاً ظرایف، اشارات و نکات ذوقی و عرفانی نهفته در این حدیث، تاکنون به‌طور مطلوب، تبیین نگردیده است. بنابراین در نوآوری این نوشتار به این نکته باید اشاره نمود که دقایق، لطایف ذوقی و تلقیات اهل معرفت، مورد بحث و فحص قرار گرفته که از نگاه دیگران تاحدودی مغفول واقع شده است.

در آغاز این نوشتار باید یادآوری کرد که قرآن کریم، اساس نظام هستی را هدفمند و حکیمانه دانسته و با صراحت و قاطعیت هرگونه عبث و بیهودگی را در تکوین، تداوم و غایت آفرینش، مردود می‌شمارد. آیه‌ی شریفه‌ی ۱۱۵ سوره‌ی مؤمنون بر همین ادعا اشاره دارد: «أفحسبتم أنما خلقناکم عبثاً و أنکم الینا لاترجعون»، «گمان کردید شما را بیهوده آفریدیم و به‌سوی ما باز نمی‌گردید». از نگاه اهل عرفان نیز، خداوند، حکیم است و حکمت او اقتضا می‌کند که انجام کارهای بیهوده از حضرت حق سزاوار نباشد؛ اما در اینکه هدف غایی آفرینش چیست و چه هدفی در ایجاد هستی مراد بوده، حکیمان و عارفان معتقدند غایت نظام هستی برای خود آفریدگار نبوده، چراکه ذات حق، مستغنی از نیاز است.

خداوند کاینات را از کتم نیستی بیرون آورده و لباس هستی بر تن آن‌ها پوشانده تا شناخته شود اما نه خود، چراکه خداوند خودش را می‌شناخت. محبوب ازلی، دوست داشت تا در آینه‌ی مخلوقی زیبا چون انسان، تجلی یابد و به واسطه‌ی او شناخته شود. آیه‌ی شریفه‌ی قرآن نیز ناظر به همین موضوع است که می‌فرماید: «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ ليعبدون.» (ذاریات/۵۶). البته برخی مفسران مراد از «لّيعبدون» را «لّيعرفون» تفسیر نموده‌اند که هدف و غایت آفرینش بنا بر این تفسیر، همان شناخت و معرفت به حق است. بنابراین غایت نظام هستی، شناخت خداوند توسط خود انسان است و غایت انسان کامل، منجر به غایت نور محمدی می‌شود.

بررسی حدیث از جهت صحت سند و اختلاف در واژگان

در آثار و متون عارفان و محدثان، در مورد حدیث «لولاک لما خلقت الافلاک»، دیدگاه‌های متفاوتی از جهت سند حدیث و اختلاف در واژگان آن به چشم می‌خورد. به همین خاطر ضرورت دارد قبل از ورود به بحث تحلیل محتوایی حدیث، به این دو وجه مختصراً پرداخته شود. در مورد صحت یا جعلی بودن آن، بعضی اعتقاد دارند که این حدیث از لحاظ سند، معتبر بوده و از نظر محتوا و مضمون به حدیث قدسی اشتهار یافته است. برخی نیز آن را از احادیث موضوعه و جعلی دانسته که فاقد صحت و اعتبار بوده اما مضمون آن را صحیح می‌دانند؛ به همین دلیل در مورد صحت یا سقم آن، آراء اهل معرفت بیان می‌گردد. نویسنده‌ی کتاب «شرح نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور» در مورد صحت و عدم صحت این حدیث، معتقد است: «این کلام به عنوان حدیث قدسی خطاب به پیامبر شهرت یافته و در کتب عرفانی فراوان آمده است؛ اما در منابع معتبر حدیث شیعی و سنی وجود ندارد. برخی مثل ابن جوزی، صنعانی و سیوطی آن را موضوعه دانسته‌اند، برخی دیگر مثل شیخ قاری و عجلونی تأکید کرده‌اند که معنایش صحیح است، گرچه حدیث نیست. مجلسی از کتاب «الأنوار تألیف شیخ ابوالحسن بکری»، استاد شهید ثانی (که البته مصححان «بحار الأنوار» در صحت انتساب این کتاب به این مؤلف تردید کرده‌اند) نقل می‌کند که از علی(ع) روایت شده: «خدا بود و چیزی با او نبود. اول چیزی که آفرید، نور حبیبش محمد(ص) بود... هنگامی که نور وی آفریده شد، هزار سال در برابر خدا ایستاد و او را حمد و تسبیح گفت. خداوند به او نگاه کرد و گفت: 'یا عبدی أنت المراد و المرید، و أنت خیرتی من خلقتی، و عزتی و جلالی لولاک لما خلقت الافلاک، من أحبک أحببته و من أبغضک أبغضته'». مجلسی در موارد دیگر هم به این حدیث اشاره کرده و آن را در بیان علت غایی و سبب معنوی وجود یافتن همه‌ی موجودات دانسته است. حدیث مزبور به صیغه‌ی مثنا درباره‌ی حضرت محمد(ص) و علی(ع) هم آمده است: «لولاکما لما خلقت الافلاک.» (ابن ترکه ۱۳۸۸، ۴۰۳)

گولپینارلی^۱ در مورد این حدیث اعتقاد دارد که این حدیث قدسی مجعول است، اما مفهوم آن صحیح است. او می‌نویسد: «دیلمی از ابن عباس به اسناد پیامبر روایت می‌کند که: «اتانی جبرئیل فقال یا

^۱ Gulpinarli

محمد! لولاک ما خلقت الجنة و لولاک ما خلقت النار». یعنی، پیامبر گفت: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: یا محمد! خداوند می‌گوید اگر تو نبودی بهشت را نمی‌آفریدم و اگر تو نبودی جهنم را نمی‌آفریدم». روایت ابن‌عساکر نیز چنین است: «لولاک لما خلقت الدنيا»، «اگر تو نبودی، دنیا را نمی‌آفریدم». (گولپینارلی ۱۳۷۱، ج ۱: ۶۲۳)

این حدیث با اندک اختلافی در واژگان، در متون و آثار عرفانی و غیرعرفانی هم ذکر شده است. در فتوحات مکیه آمده است: «ان الله يقول لولاک یا محمد ما خلقت سماء و لارضاً و لاجنّة و لاناراً». خداوند می‌فرماید: «ای محمد اگر تو نبودی آسمان، زمین، بهشت و دوزخ را نمی‌آفریدم» (ابن عربی، ج ۱: ۱۳۷). مستملی‌بخاری در شرح «التعرف لمذهب اهل التصوف»، «حدیث لولاک» را با واژگان متفاوتی این‌گونه ذکر کرده است: «و لولا محمّد ما خلقت الدنيا و الآخرة و لالسموات و لالارض و لالعرش و لالکرسی و لاللوح و لالقلم و لالجنة و لالنار و لولا محمد ما خلقتک یا آدم» (مستملی‌بخاری ۱۳۶۳، ج ۲: ۵۹۸).

ملاصدرا نیز در شرح «اصول کافی»، حدیث لولاک را با این واژگان آورده است: «لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما خلقتک». (صدرالدین شیرازی ۱۳۸۳، ج ۳: ۴۳۵). همچنین سیدهاشم بحرانی از محدثین شیعه این حدیث را به سبک دیگری در کتاب خود ذکر کرده است: «ثم قال لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم: و عزّتی و جلالی و علوّ شأنی لولاک و لولا علیّ و عترتکما الیهادون و المهدیون الراشدون ما خلقت الجنة، و لالنار، و لالامکان، و لالارض، و لالسماء، و لالملائکة، و لخالقاً یعبدنی» (بحرانی ۱۴۱۱ق، ج ۱: ۱۵).

میرجهانی، نویسنده «جنة العاصمه» حدیثی را با این سبک و سیاق نقل کرده که علاوه بر اشتغال بر پیامبر (ص) و حضرت علی (ع)، حضرت زهرا (س) را نیز شامل می‌شود. متن حدیث این چنین است: «یا احمد لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما خلقتک و لولا فاطمه لما خلقتکما». وی می‌نویسد که حدیث را در کتابی خطی به نام «کشف اللثالی» نوشته‌ی صالح بن‌عزندس حلی (متولد قرن ۹ دیده و آن را یادداشت کرده است (بحرانی اصفهانی ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۴۳).

قابل ذکر است خالدی نویسنده‌ی مقاله‌ی «بررسی سند و متن حدیث لولاک لما خلقت الافلاک» چنین نتیجه گرفته است: «نقل به معنای چه از آسیب‌های حدیثی باشد چه نباشد، امری است که رخ داده و شاید رخ دادن آن باتوجه به منع تدوین حدیث و دیگر زمینه‌ها، گریزناپذیر می‌نموده است. هرچند برای ناقل به معنای شرایطی برشمرده‌اند، شاید در برخی روایت‌های نقل به معنای، چنین شرایطی در ناقل نباشد.» (خالدی ۱۳۹۴، ۳۲۱) اما به‌گمان نگارنده، نقل به معنای صورت‌گرفته از این دست روایت‌ها پذیرفتنی و درست است. روایت‌های شیعی در این زمینه، هم در منابع دست اول و معتبر گزارش شده و هم اینکه در بسیاری از دیگر روایت‌ها، به این درون‌مایه (لولاک لما خلقت الافلاک) اشاره شده است؛ آنچنان‌که آن را متواتر معنوی خوانده و پذیرفتنی دانسته‌اند گرچه برخی از اهل سنت، بر پاره‌ای از روایت‌ها با این درون‌مایه خرده گرفته‌اند، بسیاری کسان که این روایت‌ها را پذیرفتنی دانسته و از سند و متنشان دفاع کرده‌اند.

چرایی رابطه‌ی خلقت پیامبر(ص) و عوالم هستی در بادی امر، این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که چرا تکوین آفرینش، متوقف بر وجود مقدس پیامبر است؟ در پاسخ به این چرایی، به مطالب ذیل اشاره می‌شود:

جنبه‌ی وجه‌اللہی پیامبر(ص)

اهل عصمت و شخص شریف پیامبر(ص)، بنده‌ی صالح خدا هستند که فانی در خویش و باقی به بقای حق هستند. پیامبر و چهارده معصوم(ع) شریف‌ترین مخلوقات به ذات پروردگارند. هر عنایتی که به عالم هستی افزوده می‌شود، از فیض وجود ایشان است. رجوع و ارتباط تمام آفریدگان به حق، نیز به واسطه‌ی آن حضرات است. پیامبر و اولیایش از این جهت وجه‌اللہاند که دیگران را با اشارات و افاضات خویش، متوجه حضرت حق نموده و حضرت حق نیز از طریق ایشان به آفریدگان توجه می‌کند. در مورد واژه‌ی ارجمند «وجه‌اللہ» آمده است که:

«... شخص نبی یا ولی را وجه‌اللہ (وجه خدا) گویند. وجه یا صورت رمز ظهور و جلوه‌ی وجودی شخص است. به تعبیر خیلی ساده عضوی است که وسیله‌ی توجه خود شخص است به دیگران و وسیله‌ی توجه دیگران است به انسان. ولی و نبی هم وجه‌اللہ هستند، یعنی وسیله‌ای که دیگران را متوجه حق می‌کنند و هم اینکه حضرت حق از طریق ایشان به عالم نظر می‌کند» (نیری ۱۳۹۲، ۱۴۰).

عبدالقادر گیلانی هم معتقد است: «در حدیث قدسی است که خلقت محمداً من نور وجهی مراد از وجه، ذات مقدس الهی است که در صفات رحمانی خود متجلی شده است» (گیلانی ۱۳۸۶، ۸۹). سیدحیدر آملی از عارفان بنام شیعه تصریح می‌کند که: «وجه‌اللہ، خاتم نبوت مطلقه، حضرت محمد مصطفی(ص) و خاتم ولایت کلیه، حضرت علی(ع) است. پس از ایشان فرزندان معصوم و منصوص ایشان وارث این صورت انسانی یا وجهی الهی‌اند» (نیری ۱۳۸۶، ۲۹). بنابراین، پیامبر و امامان معصوم(ع) وجه‌اللہاند، به این معنا که آنان وسایل اتصال و ارتباط با حضرت حق هستند.

اهل سیر و سلوک در طریقت خود از این سرچشمه‌های علوم الهی، که وجه‌اللہاند، برخوردار گردیده و بدین وسیله با خداوند متعال ارتباط دارند و خداوند نیز به وسیله‌ی اینان با مخلوقات ارتباط برقرار می‌کنند. در کتاب «مشارق انوارالیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین(ع)»، پیامبر(ص) و علی(ع) به عنوان حاجبان و گنجوران اسرار ربوبی و در آن گنجینه‌ها معرفی شده است. نویسنده در شرح این مقام یادآوری می‌کند که: «ایشان اسم اعظم خداوند و کلمه‌ای هستند که به واسطه‌ی آن، خدا بر عالم تجلی کرد و به وسیله‌ی همین کلمه از چشم‌ها پنهان شد» (برسی ۱۳۸۰، ۶۰).

سیدحیدر آملی نیز اعتقاد دارد که تجلی الهی یا سر ولایت از نبی مطلق و ولی مطلق به سایر انبیا و اولیا می‌رسد و براین پایه، عالم هستی بر حقیقت انسان کامل استوار است و ایشان نقطه‌ی کمال موجودات‌اند، با چنین صفت‌هایی که دارند، حاجبان لاهوت و نایبان جبروت و باب‌های ملکوت و وجه حی لایموت‌اند(نیری ۱۳۹۲، ۱۴۰).

پیامبر اسوه‌ی اولیای الهی

از آن جهت پیامبر اسوه‌ی عالمیان است که اکمال و اتمام نعمت‌های خداوند به برکت وجود ایشان است و اهل معرفت بااستمداد از عشق و محبت او و خاندانش به کمال رسیده‌اند. همان طوری که او و خاندانش علت و سبب آفرینش بودند، علت کمال تمام کاینات‌اند و موجب قرب و کمال نفوس آدمی. در نگاه اهل حکمت و عرفان، به خصوص کسانی که اندیشه‌ی شیعی دارند، وجود انسان کامل و نور ولایت او روشن‌ترین دلیل وجود خداوند و آینه‌ی تمام‌نمای اوست؛ و اگر ایشان نبودند هیچ‌کس به توحید راه نداشت. آیه‌ی شریفه‌ی قرآن ناظر بر این ادعاست: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب/۲۱).

شرح «مصباح‌الانس» درذیل «حدیث لولاک»، این‌گونه می‌نویسد که: «کاملان اهل معرفت، مربی انسان کامل را «الله» دانسته‌اند که مستجمع جمیع اسماء و امام آن‌ها است. اگر از جان و روح اسماء الهیه که مفاتیح غیب هستند بخواهیم استفسار کنیم، باید آن را در احدیت بجوییم، لکن در احدیت تفصیل وجود ندارد و تنها کَمَلٌ، از حقیقت این اسما خبر دارند. از آن‌جایی که انسان‌های کامل خود دارای مراتب کاملی هستند و مطابق با آیه‌ی شریفه‌ی قرآن «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ» (بقره/۲۵۳) رسولان و انسان‌های کامل در درجات باهم تفاوت دارند، لذا اهل معرفت خدا را، رب همه‌ی انسان‌های کامل قرار نداده‌اند، بلکه سر و مدار همه‌ی آن‌ها را حضرت ختمی(ص) که رب او «الله»، و بقیه‌ی انبیای الهی مظهر اسمی کلی از اسمای الهیه‌اند.» (فناری ۱۳۸۸، ج: ۵: ۳۰۶۸)

از بیان این عارف می‌توان استنباط کرد که شأن و مقام پیامبر(ص) از سایر انبیا والاتر بوده و آن حضرت اسوه و مربی علی‌الاطلاق همه‌ی انبیای پیش از خود بوده که در مدرسه‌ی عشق، به او تأسی نموده‌اند و نکته‌ی آخر این که سرّ توقف کون و مکان بر آفرینش حضرت محمد(ص) به‌عنوان اسوه‌ی ازلی، مشخص و معلوم می‌گردد.

«چون موطن اسماء کلیه‌ی الهی، واحدیت است نهایت درجه‌ی انبیای الهی(ع) که در اسماء کلیه‌ی الهی فانی شده‌اند، درجه‌ی واحدیت است، لکن درجه‌ی حضرت خاتم(ص) که فانی در تمام اسماء الهیه یعنی اسم جلاله است در رأس همه قرار دارد و از این مرحله نیز گذر کرده و به تعین اول یعنی احدیت نیز می‌رسد. باری احدیت و تعین اول، مقام اختصاصی حضرت ختمی(ص) و ورثه و عترت طاهره‌ی او است و دیگران تنها به واحدیت می‌رسند» (فناری ۱۳۸۸، ج: ۵: ۳۰۶۹).

ارتباط حدیث کنز مخفی و حکمت آفرینش

خداوند نظام هستی را برای عبودیت و معرفت آفریده و کمال این پرستش و معرفت در شخصیت حضرت محمد(ص) متجلی است چراکه او کامل‌ترین انسان، خواجه‌ی دو عالم است که درحقیقت، هدف غایی ملک و ملکوت است.

جامی در «نقدالنصوص» می‌نویسد: «...و سرّ لولاک لما خلقت الافلاک» در حق سیدالمرسلین آمده است صلوات الله علیه، و «عند ذوی البصائر و التحقیق» مقرر است. و تخصیص او بدین معانی از برای آن است که به اتفاق اهل کشف و عظماء مشاهده، او اکمل اولین و آخرین است، و گرنه، مطلق اهل معرفت، محبوبان جناب ازل هستند: «كنت كنزاً مخفياً فاحببتُ أن اعرف».

یقین می‌دان که ما چندین عجایب
فرستادیم آدم را به صحرا
برای یک دل بینا نهادیم
جمال خویش بر صحرا نهادیم

(جامی ۱۳۸۱، ۶۲)

ارتباط حدیث کنز مخفی و حکمت آفرینش در دو ساحت، قابل تحقیق و بررسی است.

عشق و معرفت

آنچه باعث آفرینش آدم و به‌ویژه حضرت محمد(ص)، که صادر نخستین و انسان کامل‌اند، گردیده است عشق و محبت حضرت حق بود. کسانی بااستناد به برخی آیات و روایات، اصل و اساس نظام هستی را عشق و محبت می‌دانند و بر این اعتقاد هستند که اگر جوهر عشق نبود، آفرینش محقق نمی‌شد و مفاد حدیث «کنز مخفی» به‌وضوح بر این ادعا دلالت می‌کند.

فخرالدین عراقی در لمعه‌ی هفتم لمعات می‌نویسد: «و کیف تُنکرالعشقَ و ما فی الوجود آلاً هو، و لولا الحبُّ ما ظَهَرَ ما ظَهَرَ، فبالحبِّ ظَهَرَ الحبُّ سارَ فیهِ، بل هو الحبُّ کُلُّه» (عراقی ۱۳۹۰، ۶۲) یعنی، «چگونه عشق را منکر می‌شوی درحالی‌که در وجود، جز آن نیست؛ و اگر عشق نبود، آنچه ظاهر شده است، ظاهر نمی‌شد، پس آنچه پیدا شده به عشق ظاهر شده و عشق در آن سریان دارد، بلکه آنچه پیدا است، آن همه‌اش عشق است». شاید این شعر لسان‌الغیب شیرازی اشاره‌ای به این ادعا باشد:

نمود نقش دو عالم که رنگ الفت بود
زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

(حافظ ۱۳۹۰، ۱۳)

حکمت آفرینش برای تحقق معرفت بود که این معرفت کردگار توسط آدم، که محبوب و دوست خدا است، محقق می‌گردد. رابطه‌ی محبت و معرفت، رابطه‌ای دوجانبه است؛ به‌این‌معنا که محبتی استوار و پابرجا می‌ماند که مبتنی بر شالوده‌ی معرفت باشد و نیز معرفتی که براساس محبت بنا شود، بنیاد آن سست نخواهد بود. از این تفسیر، به این نتیجه می‌رسیم که مقصود از آفرینش جهان، انسان بود و آفرینش انسان این فایده را داشت تا به وسیله‌ی او، معرفت خداوند، حاصل شود و چون معرفت کامل حاصل شد، دوستی کامل نیز به‌دست می‌آید. «بشنو تا بدانی، بدان تا بکنی، بکن تا بروی، برو تا برسی، برس تا بیابی، بیاب تا گم شوی، گم شو تا یافته شوی، یافته گرد تا بشناسی، بشناس تا دوست داری، دوست دار تا دوست شوی»، آنگه کشف افتد سرّ «فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ» (رازی ۱۳۸۶، ۴۴).

عارفان و حکیمان در آثار خود آورده‌اند که کرامت و ارزش انسان به میزان و درجه‌ی معرفت است. به‌قول نجم‌الدین رازی: «مقصود از آفریدن موجودات وجود انسان بود و مقصود از وجود انسان معرفت بود و آنچه حق تعالی آن را امانت خوانده، معرفت است» (رازی ۱۳۸۷، ۱۴۵).

حدیث قدسی «کنز مخفی» ناظر به همین مطلب است، در مناجات حضرت داود نبی(ع) می‌آید که: «قال يا رَبِّ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ؟ قال: يا داوُد! «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ.» (صدری‌نیا، ۱۳۸۸، ۳۸۶) داود پرسید: «پروردگارا! چرا خلق بیافریدی؟» پروردگار گفت: «ای داود! من گنج پنهان بودم که دوست داشتم مرا بشناسند، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.»

نجم‌الدین رازی در کتاب «مرموزات اسدی در مزمورات داودی» از حدیث «کنز مخفی»، تأویلاتی قابل‌تأمل در هشت کلمه ارائه نمودند. نگارندگان این جستار معتقدند که این هشت کلمه‌ی عرفانی، تابلوی هنرمندانه‌ای است که در آن، گنج پنهان معرفت الهی، رابطه‌ی محبوبی و محبی خداوند و انسان و نیز حکمت آفرینش عوالم هستی، با ظرافت و لطافت بدیعی در آن ترسیم شده است.

نجم‌الدین رازی اعتقاد دارد آفریدگار عالم و آدم، در پاسخ سؤال داود(ع) هشت کلمه فرمودند که کلید در هشت بهشت است و تمام کمالات اهل قرب و کرامت در این کلمات و اشارات نهفته است. کلمه‌ی اول، «كُنْتُ» یعنی «بودم»، که به هستی ذات پروردگار که ازلی و ابدی است اشاره دارد؛ یعنی همیشه بودم و هستم و خواهم بود. نه آغاز مرا ابتدایی است و نه پایان مرا سرانجامی، «هُوَ الْأَوَّلُ بِلَا بِنْتَاءٍ وَالْآخِرُ بِلَا انْتِهَاءٍ».

کلمه‌ی دوم «كُنْزاً» یعنی «گنجی» بودم که به صفت ربوبیت خدا اشاره دارد که این نسبت به گنج، سه وجه دارد. اول اینکه گنج موجب پشت‌گرمی است. دوم آنکه گنج وسیله‌ی دفع هر نیاز و کسب مقصود است. سوم اینکه گنج موجب بی‌نیازی است. کلمه‌ی سوم «مَخْفِيًّا» یعنی «گنجی پنهان» بودم که به صفت باطنی خدا (هوالباطن) اشاره دارد که خود باطن است؛ اما این همه مکنونات را از کتم نیستی به‌ظهور آورده است. کلمه‌ی چهارم «فَأَحْبَبْتُ» یعنی «دوست داشتم» اشاره به صفت محبی و محبوبی دارد، که خداوند هم محب یعنی دوست‌دارنده و هم محبوب است. خدا هم محب خویش است و هم محبوب خویش «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» (مائده/۵۴). کلمه‌ی پنجم «أَنْ أَعْرِفَ» یعنی «مرا بشناسند»، اشاره به اثبات معرفت ذات و صفات حق است و شرح محبوبی او که لازمه‌ی معرفت است. کلمه‌ی ششم «فَخَلَقْتُ» یعنی «بیافریدم» که اشاره به خلق موجودات دارد. کلمه‌ی هفتم «الْخَلْقَ» به‌معنای آدمی، که اسم جنس است و مفرد و جمع را شامل می‌شود. کلمه‌ی هشتم «لِأَعْرِفَ» یعنی «تا مرا بشناسند» که گفته‌اند این کلمه کلید در بهشت است (رازی ۱۳۸۶، ۳۷ تا ۴۰).

از این کلمات به این نتایج دست می‌یابیم که رازورمز خلق موجودات شناخت ذات و صفات خداوندی است که هیچ موجودی به‌جز آدمی قدرت این شناخت را نداشت. ازطرفی، با عنایت به این که پیامبر(ص) بهترین آینه و مجلای اسماء و صفات الهی بوده؛ بنابراین ازطریق آن وجود مقدس که محب و محبوب حضرت حق است، بهتر می‌توان به شناخت و معرفت آن گنج پنهان که وجود اقدس پروردگار است، دست یافت. یکی از مصادیق و مدالیل بار امانت الهی که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از تحمل آن سر باز زدند، همین معرفت خالق هستی است که انسان بار آن را بر دوش خود تحمل کرد و به خدای خود معرفت حاصل کرد. بنابراین آفرینش جنیان و آدمیان به‌خاطر معرفت حضرت حق بوده است.

پیامبر(ص) باب معرفت به خداوند

ذات آدم علت غایی و مقصود حقیقی آفرینش است و هر دو عالم غیب و شهادت طفیل وجود اویند. شاید یکی از دلایل مقصودبودن آدم از آفرینش، در این حدیث، تحمل بار امانت الهی بوده درحالی که آسمانها و زمین و جبال از حمل آن ابا ورزیدند. بنابراین همه‌ی کاینات برای او آفریده شده‌اند و آلات و اسباب او هستند. در حدیث آمده که: «یا بن آدم خلقتُ الاشیاء کلها لاجلک و خلقتُک لاجلی» یعنی «ای فرزند آدم! همه را برای تو آفریدم و تو را برای خودم.» (لاهیجی ۱۳۸۸، ۱۶۹)

نجم‌الدین رازی درآیه‌ی: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، «لِيَعْبُدُونِ» را به «لِيَعْرِفُونِ» تأویل کردند به این معنا که: «من جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بشناسند.» (رازی ۱۳۸۶، ۴۱) حدیث «کنز مخفی» بیانگر این نکته‌ی مهم است که مقصود از آفرینش، معرفت بود که خداوند دوست داشت تا شناخته شود و اوج این معرفت نیز در وجود حضرت محمد(ص) تجلی کرد و به اکمال رسید. این حب و محبت از روز ازل در ذات خداوند اقتضای معرفت می‌کرد؛ زیرا گنجی مخفی بود و کشف و شناخت این گنج، جز به واسطه‌ی انسان کامل و حضرت محمد(ص) میسر نمی‌شد.

مولوی در شرح حدیث «کنز مخفی» می‌فرماید:

گنج مخفی بُد ز پُری چاک کرد
خاک را تابان تر از افلاک کرد
گنج مخفی بُد ز پُری جوش کرد
خاک را سلطان اطلس پوش کرد

(مولوی ۱۳۶۶، ۱۴۲)

اسفرائینی معتقد است: «پس کمال معرفت در محمّد، علیه الصلوه و التّحیه، تمام شد. لاجرم مقصود از آفرینش افلاک، او آمد که "لولاک لما خلقتُ الأفلاک"» (اسفرائینی ۱۳۵۸، ۳۰). در حدیث قدسی «لولاک لما خلقتُ الأفلاک»، سیمای اولیای حق که واسطه‌ی فیض بین خداوند و مخلوقات هستند، قابل‌رؤیت است.

«و همه‌ی اسماء حقّ در حیظه‌ی اسم الله است، که جامع جمیع اسماء است و به همه محیط است. و او نیز اقتضای مظهری کلی کرد که آن مظهر را از راه جامعیت، مناسبتی با اسم جامع باشد تا خلیفه‌ی الله باشد در رساندن فیض و کمالات از اسم الله به ماسوا. و آن مظهر جامع، روح محمدی بود که اول ما خلق الله روحی، او نوری، عبارت از آن است. اصل و منشأ و معاد جمله‌ی خلائق، حضرت حقیقه‌الحقایق است و آن حقیقت محمدی و نور احمدی است که صورت حضرت، واحدی احدی است.»

امین‌الشرع معتقد است: «ولایت نبی و وصی که محصول قرب خاص ایشان به خدا است، همان ولایت الهی است، ایشان آینه و مظهر و مجلای او هستند.» (خویی ۱۳۶۲، ۸۸۹) خداوند ایشان را آینه‌ی خود قرار داده که با این وسیله، انسان‌ها به معرفت حق برسند و این نور مقدس ولایت که همان نور محمدی یا محمدیه است، تمام پیامبران شعاع‌های آن محسوب می‌شوند (خویی ۱۳۶۲، ۴۷۴).

امین‌الشرع را اعتقاد بر این است که: «نور مقدس پیامبر که جلوه‌گاه حق و مظهر پاک ذات و اسماء و صفات اوست، خداوند آن را وسیله‌ی معرفت انسان‌ها قرار داده تا به واسطه‌ی آن، به حق عارف شوند و او را بپرستند؛ چراکه ذات اقدس احدیت، غیب نارسیدنی است. کس را به آن راه نیست، اما به نور مقدس محمد و علی که صراط مستقیم و نزدیک‌ترین موجودات به حق تعالی است، راه معرفت و لقای او گشوده می‌شود» (خوبی ۱۳۶۲، ۲۹۷).

در مقدمه‌ی کتاب «اعجاز البیان» قونوی درباره‌ی راه وصول به معرفت خدا نیز آمده است: «چون در قرآن، پیامبر به‌عنوان رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ معرفی شده است، پس وصول و رحمت، از کانون و کرم الهی به فضای وجودی، بدون این وسیله‌ی عظمی، امکان‌پذیر نیست؛ همچنان که تابش نور هدایت بر قلوب بندگان، جز به واسطه‌ی ظهور صورت عنصری محمدی، محال است.» (قونوی ۱۴۱۷ق، ۷۴)

گزیده‌ی کلام واصلان و کاملان در باب راه رسیدن به معرفت حضرت حق این است که سالک تنها با اتکا بر ظرفیت‌های وجودی خود، قادر به رسیدن به مقام قرب الهی نیست؛ بلکه در طی این راه باید از انوار وجودی حضرت پیامبر(ص) که مقتدای کل و چراغ منیر بشریت است، استمداد جوید. آن وجود شریف، واجد تمام اسماء خدا است و کسی جز او این ظرفیت و قابلیت را ندارد که بندگان را در رساندن به محبوب ازلی یاری نماید.

آنچه اول شد پدید از جیب غیب	بود نور جان او بی‌هیچ ریب
بعد از آن، آن نور مطلق زد غلم	گشت عرش و کرسی و لوح و قلم
یک غلم از نور پاکش عالم است	یک غلم ذریت است و آدم است
نور او چون اصل موجودات بود	ذات او چون معطی هر ذات بود

(جامی ۱۳۸۱، ۲۷۵ و ۲۷۶)

جایگاه پیامبر(ص) در کونین (دو عالم)

در ابتدای این مبحث باید یادآوری نمود که چرا در «حدیث لولاک»، خلقت عالم متوقف بر وجود مقدس پیامبر(ص) شده است. به عبارت دیگر، پیامبر متصف به کدامین جایگاه و صفاتی در نزد پروردگار و هستی بوده که آفرینش، بهانه‌ی خلقت آن وجود مقدس شده است.

۱. مقام محبوبی حضرت محمد(ص)

در «حدیث لولاک»، به محبوبیت انسان کامل که تجلی آن در وجود حضرت محمد(ص) است، نیز اشاره شده است. مقصود و منظور از آفرینش کاینات، انسان است و منظور از آفرینش انسان بنا بر نص صریح قرآن، عبادت است که مفسران آن را به معرفت، تفسیر و تأویل نمودند. بنابراین، خداوند حقیقت محمدی یا انسان کامل را آفرید و به لطف الهی خود بدو نگرست و تمام حقایق هستی را به طریق اجمال در او مشاهده کرد. خداوند اولین عاشق است و انسان اولین معشوق؛ و حضرت حق، نخست‌بار بذر محبت را در زمین دل انسان کاشت و انسان را معشوق و محبوب خود قرار داد. آیه‌ی شریفه‌ی: «... و یحبهم و یحبونهم» (مائده/۵۴) مؤیدی بر این ادعاست. خداوند دل‌باخته‌ی انسان بود، به همین خاطر او را از کتم عدم به عرصه‌ی وجود کشیده است.

سلطان‌ولد در شرح «حدیث لولاک» معتقد است: «ای محمد! اگر مقصود تو نبودی، آسمان و زمین را نمی‌آفریدم، همه را سبب تو آفریدم. من با توأم و تو با منی، عطا و بخشش من به تو می‌رسد و مرا کار با توست، و تو را نیز همچین با من، که "يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ" (سلطان‌ولد ۱۳۷۷، ۷۳).

نگارندگان اعتقاد دارند این برداشت سلطان‌ولد بیانگر این نکته بوده که خداوند به‌عنوان نخستین محب و عاشق انسان، دوست داشت که گوهر خود را بشناساند. به‌همین خاطر ولی خود را که آینه‌ی جمال و کمالش بود، آفرید چراکه به او عشق می‌ورزید. این رابطه‌ی محبی و محبوبی را به‌راحتی می‌توان از آیه‌ی «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» دریافت. آن ولی حق و انسان کامل در زمین و آسمان‌ها، حقیقت محمدی است که منظور و مقصود آفرینش بود و سایر کاینات نیز به‌سبب وجود او، و به‌تبع او پای به‌عرصه‌ی هستی نهاده‌اند.

به‌تعبیر مولانا در مثنوی:

بهر عشق او را خدا لولاک گفت	با محمد بود عشق پاک جفت
پس مر او را زانبیا تخصیص کرد	منتها در عشق چون او بود فرد
کی وجودی دادمی افلاک را	گر نبودی بهر عشق پاک را
تا علو عشق را فهمی کنی	من بدان افراشتم چرخ سنی

(مولوی ۱۳۶۶، ۹۶۲)

عبدالحسین زرین‌کوب در شرح این ابیات که ناظر به حدیث قدسی «لولاک لما خلقت الافلاک» است، می‌نویسد:

«و اینکه خداوند او را از سایر انبیا تخصیص می‌کند، در مثنوی بدین‌گونه توجیه می‌شود که محمد وجودش با عشق پاک همراه بود و تنها وجود او بود که در عشق به‌منتهی رسیده بود و بدین‌گونه غایت وجود افلاک را مولانا در وجود رسول و درمفهوم تحقق عشق پاک توجیه می‌کند و همان عشق است که در مثنوی و در تمام اقوال مشایخ صوفیه از آن سخن درمیان می‌آید و هرچند کمالش در وجود پیغمبر مکی تحقق دارد، انبیا‌ی دیگر و همچنین اولیای مشایخ هم، ذوق روحانی خویش را از آن دارند.» (زرین‌کوب ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۸۹)

و نظامی گنجوی نیز در این رابطه می‌گوید:

اکسیر تو داده خاک را لَوْن	و از بحر تو آفریده شد کَوْن
سرّ خیل تویی و جمله خیل‌اند	مقصود تویی، همه طفیل‌اند

(نظامی گنجوی ۱۳۸۵، ۳۵۶)

از نظر عزالدین کاشانی، منظور از آفرینش حضرت محمد(ص) بوده که سایر کاینات طفیل وجود آن ذات مطهراند، درحالی‌که بقیه‌ی انبیا و اولیا را چنین امتیازی نیست.

«... و مراد و محبوب مطلق، سید کاینات علیه افضل الصلوات آمد؛ چه، مقصود آفرینش، وجود او بود و کاینات طفیل او لولاک لما خلقت الکوْن؛ هیچ مخلوق را از انبیا و اولیا این خلعت محبوبی

نخشیدند الا او را و متابعان او را، چه، ترقی از مقام محبی به محبوبی جز به کمال متابعت او صورت نیندد.» (کاشانی ۱۳۸۸، ۱۱۲)

شیخ سمعانی نیز معتقد است که هدف از آفرینش آدم این بود که از صلب و نسل او، شخصی باشکوه و بامهابت پیدا شود که عنوان منشور جمال و جلال او، این حدیث است که: «لولاک لما خلقت الکونین»، یعنی «اگر به خاطر (دوستی و محبت) تو نبود، هر دو عالم را نمی آفریدم.» (سمعانی ۱۳۸۹، ۴۰۹)

اعتقاد ما براین است که آنچه باعث شد حضرت باری تعالی، انسان را نعمت هستی عطا کند، همانا جوهر مودت و دوستی بود. گویا این وُد و تعلق خاطر خداوند به انسان به طور اعم و به پیامبر(ص) به طور اخص در این حدیث قدسی، مستتر است و تأویل و مرادش این بود که: «لولا وُدک لما خلقت الافلاک»، به این معنا که «اگر به خاطر مهر و دوستی تو نبود، ما به خلق هر دو جهان مبادرت نمی کردیم»؛ و همین موضوع محبت و ورزیدن خداوند «ودود» به انسان، باعث ارتقای منزلت و شرافت انسان شد و آدم چون، ظرف وجودی حضرت محمد(ص) گردیده، قرب و شأنی والا یافت.

حضرت ختمی مرتبت، به واسطه‌ی عشق صادقانه به حق و کسب مواهب الهی، از مقام و منزلت محبی به مقام والای محبوبی حق دست یافت تا ترجمان حقیقی و منظور این حدیث قدسی گردد. دستیابی به این مقام شریف، تنها به پیروی و اطاعت محض از آن خواجه‌ی بزرگ امکان پذیر است؛ زیرا نص صریح قرآن است که: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران/۳۱) یعنی، «بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.»

عزالدین کاشانی در مورد محبوبیت روح محمد(ص) و انتقال آن به اصحاب، تابعین و مشایخ، می‌نویسد:

«حضرت محمد(ص) که به قرب حق نایل گردید به واسطه‌ی مقام محبوبی بود و نه مقام محبی، روح آن منظور آفرینش، محبوب و مجذوب نخست است که ارواح صحابه و تابعین را از اطراف و اکناف به سوی خود جلب کرد. روح محمدی، از ارواح اصحاب به تابعین و از تابعین به مشایخ صوفیه و دانشمندان، سینه‌به‌سینه منتقل شد؛ بنابراین، هر کس با تبعیت محض و از طریق ارتباط و اتصال با ارواح عارفان و مشایخ، با روح بزرگ پیغمبر پیوند برقرار کند، خاصیت محبت الهی در او به وجود می‌آید و به مرتبه‌ی محبوبی و مرادی می‌رسد. هر مریدی که روحش با روح شیخی کامل، پیوند نگیرد، هیچ‌گاه به مقام محبوبی و مرادی نمی‌رسد و به مرتبه‌ی ولایت و تصرف در دیگران نیز نخواهد رسید.» (کاشانی ۱۳۸۸، ۱۱۵ و ۱۱۶)

از منظر شمس‌الدین افلاکی، شأن نزول این حدیث قدسی، درباره‌ی اولیای محبوب خداست که اتصالی عمیق و ارتباطی وثیق با حضرت حق دارند.

«همچنان، اهل یقین و اخوان دین را یقین است که گاه‌گاه، حضرت حق تعالی قدرت خود را از مظاهر طاهر اولیا و انبیا علیهم السلام، از این رو ظاهر می‌کند تا معلوم عقل عالمیان شود که محبوب و معشوق الله، ایشان‌اند و هر چه آفرید و آورد، برای ایشان است که: «خَلَقْتُ الْاَشْيَاءَ»

لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي» و هر چه می‌کند برای تعریف عظمت ایشان می‌کند که: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ ...» (افلاکی ۱۳۸۵، ج ۲: ۸۷۱).

عین‌الفضات همدانی در «تمهیدات»، حدیث قدسی «لولاک لما خلقت الکونین» را نعت و وصف این طایفه از مخلوقات که همان اولیای خدا هستند، می‌داند و معتقد است: «برادر سید باشند و نعت لولاک لما خلقت الکونین دارند. اگر وجود او با این طایفه نبودی، موجودات و مخلوقات، خود متصور و متبیین نشدی.» (عین‌الفضات همدانی ۱۳۸۹، ۴۳)

«اگر نه برای وجود تو بودی، وجود کونین و عالمین محو و معدوم بودی؛ وجود آن‌ها از بهر وجود تو ظاهر و آشکار کردیم و تو را ای محمد از بهر خود برگزیدیم؛ درینجا از بهر خود محمد را آفرید تا مونس و هم‌سیر او باشد که: خَلَقْتُ الْعَالَمَ لَكُمْ وَ خَلَقْتُكُمْ لِأَجْلِي؛ و جمله‌ی موجودات از بهر محمد آفرید.» (عین‌الفضات همدانی ۱۳۸۹، ۱۸۰)

۲. پیامبر(ص)، اولین مخلوق خدا

حضرت محمد(ص)، روحی است که در کالبد نظام هستی دمیده شده و جمیع آفریده‌ها، روح خود را از آن نخستین روح آفرینش، به‌عاریت گرفته‌اند. براساس این کلام نبوی که: «كنت نبياً و آدم بین الروح و الجسد» یعنی، «زمانی که آدم(ع) در مرحله‌ی خلقت و تکوین به‌سر می‌برد، من عبد خدا و خاتم انبیا بودم.» (فروزان‌فر ۱۳۸۵، ۳۳۷) بنابراین نخستین چیزی که خداوند پدید آورد، روح مبارک و متعالی پیامبر(ص) بود. «... اول چیزی که حق سبحانه و تعالی بیافرید، روح محمد(ص) بود و جمله‌ی چیزها را از روح محمد(ص) بیافرید.» این است معنی: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْخَلَائِقِ مِنْ رُوحِي.» و ارواح جمله‌ی انسان‌ها را از روح محمد(ص) پیدا آورد و ارواح انسان‌ها پیش‌از اجساد، چهارهزارسال در جوار حضرت رب‌العالمین می‌بود، این است معنی: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ» (نسفی ۱۳۸۶، ۷۰ و ۷۱).

عالم به‌طفیل ماست موجود
هم مبدأ اولیم و آخر

ماییم ز کاینات مقصود
هم غایت باطنیم و ظاهر
(لاهیجی ۱۳۸۸، ۱۶۹)

به‌قول نجم‌الدین رازی: «آدم طفیل محمد بود، تو میندار که محمد طفیل آدم بود.»
تا ظن نبری که ما ز آدم بودیم
کان دم که نبود آدم، آن دم بودیم
بی‌زحمت عین و شین و قاف و گل و دل
معشوقه و ما و عشق، همدم بودیم

(رازی ۱۳۸۷، ۱۳۱ و ۱۳۲)

از نظر نجم‌الدین رازی، پیامبر سلسله‌جنبان کاروان هستی و اولین میوه‌ی درخت فطرت بوده است. «گوی اولیت و مسابقت در هر میدان، من ربوده‌ام؛ اگر در فطرت اولی بود، اول نوبوه‌ای که بر شجره‌ی فطرت پدید آمد، من بودم، که: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» (رازی ۱۳۸۷، ۱۳۳).
یحیی کبیر نیز در این رابطه می‌نویسد:

«همه‌ی پیامبران تجسمی هستند از اندیشه‌ی انسان کامل، لیکن پیامبر اسلام(ص) جایگاه ویژه‌ای در میان ایشان دارد. آنچه به‌خصوص در مورد پیامبر اسلام اهمیت دارد، آن است که او قبل از آنکه در فترتی خاص از تاریخ به پیامبری در میان عرب‌ها برانگیخته شود، دارای یک هستی جهانی بوده است. از لحاظ وجودشناسی، محمد(ص) به‌عنوان یک هستی جهانی از ابتدای هستی وجود داشته است. حقیقت محمد(ص) همان حق در اولین مرحله از تجلی ابدی است. محمد(ص) به‌عنوان انسان کامل، اولین تعین حق است و به‌لحاظ کلامی، اولین مخلوق است» (کبیر ۱۳۸۶، ۴۲۷ و ۴۲۸).

۳. پیامبر(ص) زبده‌ی آفرینش

نجم‌الدین رازی را اعتقاد بر این است که: «چون خواجه علیه‌الصلوة والسلام زبده و خلاصه‌ی موجودات و ثمره‌ی شجره‌ی کاینات بود لولاک لما خلقت الأفلاک، مبدأ موجودات هم او آمد، و جز چنین نباید که باشد؛ زیرا که آفرینش بر مثال شجره‌ای است و خواجه علیه‌الصلوة والسلام، ثمره‌ی آن شجره، و شجره به‌حقیقت از تخم ثمره باشد. پس حق تعالی چون موجودات خواست آفرید، اول نور روح محمدی را از پرتو نور احدیت پدید آورد، چنانکه خواجه(ع) خبر می‌دهد أَنَا مِنَ اللَّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ مِنِّي.» (رازی ۱۳۸۷، ۳۷ و ۳۸) نظام هستی مانند درختی است و محمد(ص) میوه‌ی آن درخت، و حیات و دوام بدان تخم میوه وابسته است. خداوند درابتدا، نور حقیقت محمدیه را از پرتو نور خود آفرید و سایر کاینات را از نور محمدی. حضرت محمد(ص) آینه‌ی تمام‌نمای اسماء و صفات الهی است.

نام احمد، نام جمله انبیاست
نام احمد تا ابد بر می‌زند
چون که صد آمد، نود هم پیش ماست

(مولوی ۱۳۶۶، ۵۵)

از اشعار مولانا استنباط می‌شود که پیامبر(ص) جامع جمیع مراتب پیامبران بوده و شریعت محمدی کامل‌ترین شرایع و زبده‌ی همه‌ی ادیان گذشته است.

عبدالرحمان جامی سرّ «لولاک لما خلقت الافلاک» را نیز به‌حق حضرت محمد(ص) می‌داند و معتقد است که او کامل‌ترین انسان‌ها از آغاز تا پایان آفرینش است. «آدمی مرکب است از جمیع عوالم، و اکمل موجودات است. و پیش اهل بصیرت میان او و حق عزسلطانه، هیچ واسطه‌ای نیست. و مقصود از همه‌ی افعال اوست، الا مقربان ملاً اعلی که مستثنی هستند. و سرّ «لولاک لما خلقت الافلاک» در حق سیدالمرسلین صلوات‌الله علیه، و «عند ذوی البصائر و التحقيق» مقرر است. و تخصیص او بدین معانی از برای آن است که به‌اتفاق اهل کشف و عظماء مشاهده، او اکمل اولین و آخرین است.» (جامی ۱۳۸۱، ۶۳)

روzbهان ثانی براین اعتقاد است:

«چون اطوار و ادوار پیامبران پیشین منقضی گشت و عمر عزیزشان به‌سر آمد، نوبت دولت نبوت و طور ظهور و دعوت سیدرسل و هادی سبیل محمد رسول‌الله، علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات، در رسید، آنچه مناقب و مآثر و مفاخر رسل بود وجود

مبارکش را بدان متحلی گردانیدند: از صفوت آدم و خلت خلیل و مکالمت موسی و فهم سلیمان و طهارت زکریا و عصمت یحیی و یمن و برکت عیسی علیهم السلام.
 هو زبده الدنيا و صفوه اهلها هو غره و العالمون جبین
 چون مکارم اخلاق و محاسن افعال به وجود مبارکش به کمال رسید که: 'بعثت
 لاتمم مکارم الاخلاق و محاسن الافعال'. چون کار دین بدو تمام شد، او را خاتم النبیین
 نام شد. بعد از او هیچ پیغمبر نخواهد بود. از سر رحمت: 'وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً
 لِّلْعَالَمِينَ' (ماعون/۲۱) امت خود را که بهترین امم اند ضایع نگذاشت که: 'کنتم خیر امه'
 (روزبهان ثانی ۱۳۸۲، ۱۶).

نتیجه‌گیری

ارباب معرفت، در آثار و متون خود، اصول اعتقادی و آموزه‌های عرفانی خویش را به‌زور آیات و احادیث می‌آراستند. این امر هم پایبندی آنان را به مبانی شریعت نشان می‌داد و هم موجب مصونیت و تبرئه‌ی آنان از کمان ملامت منکرانی می‌شد که آن‌ها را به بدعت در حوزه‌ی شریعت متهم می‌نمودند. در بررسی تحلیلی «حدیث لولاک»، این نتایج حاصل آمد که، این حدیث در متون عرفانی و مجامع حدیثی شیعه و سنی با تفاوت‌هایی در واژگان ذکر گردیده است؛ به‌لحاظ صحت یا عدم‌صحت آن، برخی این حدیث را قدسی می‌دانند و گروهی نیز مجعول و موضوع. درمورد مدلول و مراد حدیث، برخی اعتقاد دارند که مقصود حدیث و شأن نزول آن درباره‌ی وجود مقدس حضرت محمد(ص) و خاندان مطهرش(ع) بوده که هدف غایی و مقصود ایجاد نظام ملک و ملکوت بوده‌اند. حکمت آفرینش، تحقق معرفت حق بود که اوج این معرفت در وجود پیامبر(ص) متجلی است. از یک طرف، شناخت حق موقوف به شناخت پیامبر(ص) و خاندان شریف ایشان است؛ چراکه آنان محبوب و آیینه‌ی جمال‌نمای حق‌اند. شناخت خداوند بدون شناخت آن حضرت امکان‌پذیر نیست؛ زیرا پیامبر خود فرمودند: «من رأی فقد رأی الحق: هرکس مرا دید، خدا را دیده باشد». از طرف دیگر، معرفت خداوند گنج مخفی بود که از صبح ازل، اقتضای معرفت می‌کرد. در نتیجه، معرفت به این گنج، جز از راه شناخت وجود پیامبر(ص) و خاندانش میسر نبود. بنابراین یکی از اهداف ایجاد هستی عنصر معرفت بود که خداوند، معرفت به خود را منوط به شناخت وجود پیامبر دانسته و وجود پیامبر(ص) باب معرفت به خداوند است و این معرفت در نهایت به معرفت خداوند می‌انجامد.

وجود آفرینش و در رأس آن پیامبر و خاندانش از محبتی ناشی می‌شود که حضرت حق به آنان عطا فرموده است. وجود عالم و آدم، متوقف بر آفرینش پیامبر(ص) بوده؛ چراکه آنان «وجه‌الله» هستند. به‌این‌معنا که خداوند به‌واسطه‌ی آنان به مخلوقات می‌نگرد و آفریده‌ها نیز با توسل به این وجوه و حاجبان حق، به بارگاه محبوب خویش نظر می‌افکنند. از آنجایی که محمد پیش از تخمیر گل آدم ابوالبشر، به خلعت نبوت آراسته شده بود؛ بنابراین، نخستین مخلوقی است که از عدم، پای به‌عرصه‌ی وجود گذاشته است. نکته‌ی آخر اینکه آن حضرت و شریعتش، خلاصه‌ی تمام پیامبران و شرایع آسمانی

هستند. به همین اعتبار، از این نظر جایگاهی منحصر به فرد در منظومه‌ی هستی برخوردارند که سایر انبیای الهی فاقد این امتیاز والا هستند.

منابع و ارجاعات غیرانگلیسی

ابن ترکه، صائن‌الدین علی (۱۳۸۴)، شرح نظم‌الدرر (شرح قصیده‌ی تائیه ابن‌فارض)، شرح و تحقیق اکرم جودی نعمتی، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب.

ابن عربی، محی‌الدین. (بی‌تا). فتوحات مکیه، چاپ اول، بیروت: دارالصادر.

اسفراینی، نورالدین. (۱۳۵۸) کاشف الأسرار، به اهتمام هرمان لندلت، تهران: زوآر و طهوری.

افلاکی، شمس‌الدین. (۱۳۸۵). مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازجی، چاپ چهارم، تهران: دنیای کتاب.

بحرانی اصفهانی، عبدالله (۱۴۱۳). عوالم العلوم و المعارف، چاپ اول، قم: مؤسسه‌ی امام مهدی.

بحرانی، سیدهاشم. (۱۴۱۱ق). حلیة الأبرار، چاپ اول، قم: مؤسسه‌ی المعارف الإسلامیة.

برسی، رجب‌بن محمد. (۱۳۸۰). مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین، مصحح سیدجمال اشرف مازندرانی، قم: شریف رضی.

جامی، عبدالرحمان. (۱۳۸۱). نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، تصحیح و بلیام چیتیک، چاپ دوم، تهران: مؤسسه‌ی حکمت و فلسفه‌ی ایران.

حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۹۰). دیوان حافظ، چاپ اول، قم: اسوه.

خالدی، احمد. (۱۳۹۴). بررسی سند و متن حدیث «لولاک لما خلقت الافلاک». دوفصلنامه‌ی علمی پژوهشی حدیث پژوهی، شماره ۱۳، بهار و تابستان، صص ۳۱۱ تا ۳۲۸.

خویی، امین‌الشرع. (۱۳۶۲). میزان الصواب فی شرح فصل الخطاب، به اهتمام محمد خواجوی، تهران: مولی.

رازی، نجم‌الدین. (۱۳۸۷). مرصاد العباد، به اهتمام امین ریاحی، چاپ سیزدهم، تهران: علمی و فرهنگی. روزبهان ثانی، ابراهیم. (۱۳۸۲). تحفه‌ی اهل عرفان، چاپ دوم، تهران: یلدا قلم.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). سرّ نی، چاپ دهم، تهران: علمی فرهنگی.

سلطان‌ولد، بهاء‌الدین محمد بن جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۷). معارف، به کوشش نجیب مایل هروی، چاپ دوم، تهران: مولی.

سمعانی، شهاب‌الدین. (۱۳۸۹). رُوح الأرواح فی شرح اسماء الملك الفتح، به تصحیح نجیب مایل هروی، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.

صدرالدین شیرازی، محمد. (۱۳۸۳). شرح أصول کافی، چاپ اول، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

صدری‌نیا، باقر. (۱۳۸۸). فرهنگ مأثورات متون عرفانی، چاپ اول، تهران: سخن.

عراقی، فخرالدین. (۱۳۹۰). لمعات، مصحح محمد خواجوی، چاپ چهارم، تهران: مولی.

- غزنوی، سدیدالدین محمد. (۱۳۸۸). *مقامات زنده پیل، به‌اهتمام حشمت مؤید، چاپ چهارم، تهران: علمی فرهنگی.*
- فروزان‌فر، بدیع‌الزمان. (۱۳۸۵). *احادیث و قصص مثنوی، چاپ سوم، مؤسسه‌ی تهران: امیرکبیر.*
- فناری، شمس‌الدین حمزه. (۱۳۸۸). *شرح مصباح الانس، شارح محمدحسین نایب‌جی، چاپ اول، قم: آیت اشراق.*
- قرآن کریم. (۱۳۸۰). *ترجمه‌ی مکارم شیرازی، چاپ اول، قم: اسوه.*
- قونوی، صدرالدین. (۱۴۱۷). *اعجاز البیان، مترجم محمد خواجوی، چاپ اول، تهران: مولی.*
- کاشانی، عزالدین. (بی‌تا). *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، با تصحیح و مقدمه‌ی جلال‌الدین همایی، چاپ دهم، تهران: علمی.*
- کبیر، یحیی. (۱۳۸۶). *عرفان و معرفت قدسی، چاپ اول، قم: مطبوعاتی دینی.*
- گولپیناری، عبدالباقی. (۱۳۷۱). *شرح مثنوی، مصحح توفیق سبحانی، چاپ دوم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد.*
- گیلانی، عبدالقادر. (۱۳۸۶). *سرّ الاسرار، مصحح خالد زرعی، مترجم کریم زمانی، چاپ دوم، تهران: نشر نی.*
- لاهیجی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۸). *مفاتیح الإعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، چاپ هشتم، تهران: زوار.*
- مستملی‌بخاری، اسماعیل‌بن محمد. (۱۳۶۳). *شرح التّعرف لمذهب اهل التّصوّف، ربع دوم، با مقدمه و تصحیح و تحشیه‌ی محمد روشن، چاپ اول، تهران: اساطیر.*
- مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۶۶). *مثنوی معنوی، به‌سعی رینولد نیکلسون، چاپ دهم، تهران: امیرکبیر.*
- نجم رازی، عبدالله‌بن محمد. (۱۳۸۶). *مرموزات اسدی در مرموزات داودی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: سخن.*
- نسفی، عزیزالدین. (۱۳۸۶). *کشف الحقایق، مصحح احمد مهدوی دامغانی، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.*
- نظامی‌گنجوی، جمال‌الدین ابومحمد الیاس‌بن یوسف بن زکی‌بن مؤید. (۱۳۸۵). *خمسه‌ی نظامی، چاپ اول، تهران: هرمس.*
- نیری، محمدیوسف. (۱۳۸۶). *سودای ساقی، چاپ اول، شیراز: دریا‌ی نور.*
- نیری، محمدیوسف. (۱۳۹۲). *نرگس عاشقان، چاپ اول، شیراز: دانشگاه شیراز.*
- همدانی، عین‌الرضاء. (۱۳۸۹). *تمهیدات، مصحح عقیف عسیران، چاپ هشتم، تهران: منوچهری.*

References

- Makarem Shirazi, N. (2001). *The Holy Quran*. 1st Ed., Qom: Osveh.
- Ibn Turkah, S. (2005). *farhe nazmoddorar* (farhe qasideye Taiya Ibne fārez), Research and Annotation by: Akram Judy Nematy, 1st Ed., Tehran: Mirase Maktoob.
- Ibn Arabi, M. (n.d.). *fotuhāte makkiye*, 1st Ed., Beirut: Darossader.
- Isfarrayeni, N. (1979). *kāfefol 'srār*, An Attempt by: Herman Landlett, Tehran: Zovvar and Tahuri.
- Aflaki, Sh. (2006). *manāqebol 'ārefin*, An Attempt by: Tahsin Yazichi, 4th Ed., Tehran: Donyaye Ketab.
- Bahrani Isfahani, A. (1992). *'avālemol 'olume valma'āref*, 1st Ed., Qom: Imam Mahdi Institute.
- Bahrani, S. H. (1990). *heliyatol 'abrār*, 1st Ed., Qom: Al-maaref Al-Islamiyat Institute.
- Borsi, R. (2001). *majāreḡo anvarelyaqine fi haḡāyeḡe amiralmomenin* Emended by: Seyyed Jamal Ashraf Mazandarani, Qom: Sharife Razavi.
- Jami, A. (2002). *naḡdonnosuse fi farhe naḡfe fusus*. , Emended by: William Chittick, 2nd Ed., Tehran: Hekmat and Falsafeye Iran.
- Hafez, Sh. (2011). *Divān-e Hafez*, 1st Ed., Qom: Osveh.
- Khaledi, A. (2015). barrasiye sanad va matne hadise "law lāka lamā xalaḡtol aflāk", Biquarterly Journal of *Hadith Studies*, No. 13, Spring and Summer, pp. 311-328.
- Khoyi, A. (1983). *mizānossavābe fi farhe fasle xetābe*, An Attempt by: Mohammad khajavi, Tehran: Mowla.
- Razi, N. (2008). *mersādol-ebāde*, An Attempt by: Amin Riyahi, 13th Ed., Tehran: Elmifarhangi.
- Rouzbahan Sani, E. (2003). *tohfeye 'ahle 'erfān*, 2nd Ed., Tehran: Yaldaye Qom.
- Zarrin Koub, A. (2004). *serre ney*, 10th Ed., Tehran: Elmifarhangi.
- Soltan Valad, B. (1998). *ma'āref*, An Attempt by: Najib Mayel Heravi, 2nd Ed., Tehran: Mowla.
- Samaani, Sh. (2010). *rawhul arvāhe fi farhe asmāel maleke fattāh*, Emended by: Najib Mayel Heravi, 3rd Ed., Tehran: Elmifarhangi.
- Sadreddin Shirazi, M. (2004). *farhe 'osule kāfi*, Tehran: Institute for Cultural Studies and Research.
- Sadri Nia, B. (2009). *farhange ma'surāte motune 'erfāni*, 1st Ed., Tehran: Sokhan.
- Iraqi, F. (2011). *lama'āt*, Emended by: Mohammad Khajavi, 4th Ed., Tehran: Mowla.
- Qaznavi, S. (2009). *maqāmāte žende pil*, An Attempt by: Heshmat Moayyed, 4th Ed., Tehran: Elmifarhangi.
- Forouzanfar, B. (2006). *'ahādīs va qesase masnavi*, 3rd Ed., Tehran: Amir Kabir.
- Fanari, Sh. (2009). *farhe mesbāhol-'ons*, Narrated by: Mohammad Hossein Nayiji, 1st Ed., Qom: Ayate Eshraq.
- Qounavi, E. (2001). *ejāzol bayān*, Emendation and Introduction: Jalaleddin Homayi, 10th Ed.

- Kashani, E. (n.d.). *mesbāhol hedayat wa mesbāhol kefayat*, 10th Ed., Tehran: Elmi.
- Kabir, Y. (2007). *ʿerfān va maʿrefate qodsi*, 1st Ed., Qom: Matbuati Dini.
- Goulpinari, A. (1992). *farhe masnavi*, Emended by: Tofiq Sobhani, 2nd Ed., Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance Publications.
- Gilani, A. (2007). *serrol-ʿasrār*, Emended by: Khaled Zarii, Translated by: Karim Zamani, 2nd Ed., Tehran: Nashre Ney.
- Lahiji, Sh. (2009). *mafātiheolʿejāze fi farhe golʿane rāz*, Introduction, Emendation, and Annotation by: Mohammadreza Barzegar Khaleqi and Effat Karbasi, 8th Ed., Tehran: Zovvar.
- Mostamli Bokhari, E. (1984). *farhottaʿarrofe le-mazhabe ʿahlettasavvof*, the 2nd quarter, Introduction, Emendation, and Annotation by: Mohammad Rowshan, 1st Ed., Tehran: Asatir.
- Molavi, J. *masnavi molavi*
- Najme, R. (1987). *marmuzāte ʿasadi dar marmuzāte dāvudi*, Introduction, Emendation, and Annotation by: Mohammad Reza Shafiei Kadkani, 3rd Ed., Tehran: Sokhan.
- Nasafi, A. (2007). *kaffol haqāyeq*, Emended by: Ahmad Mahdavi Damqani, 4th Ed., Tehran: Elmifarhangi.
- Nezami Ganjavi, J. (2006). *xamseye nezāmi*, 1st Ed., Tehran: Hermes.
- Nayyeri, M. (2007). *sodāye sāqi*, 1st Ed., Shiraz: Daryaye Nour.
- Nayyeri, M. (2013). *nargese ʿāfeqān*, 1st Ed., Shiraz: Shiraz University.
- Hamedani, Eynolqozat (2010). *tamhidāt*, Emended by: Afif Asiran, 8th Ed., Tehran: Manouchehri.

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Mohammad Beigi, Sh. & Nariman S. (2017). Mystical Language and Dedications According to the Hadith “law lāka lamā xalaqtol aflāk” *Language Art*, 2(4): 41-60, Shiraz, Iran. [in Persian]

DOI: 10.22046/LA.2017.20

URL: <http://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/20>





ORIGINAL RESEARCH PAPER

Mystical Language and Dedications According to the Hadith “law lāka lamā xalaqtol aflāk”

Shahrokh Mohammad Beigi¹

Associate Professor of Persian Language and Literature Department,
Shiraz University, Iran.



Siavash Nariman²©

Assistant Professor of Islamic Azad University (Dehdasht), Iran.



(Received: 29 September 2017; Accepted: 8 November 2017)

Mystics have used the concepts of Quranic Verses as well as the Celestial Hadiths and Prophet's traditions remarkably to state their elegant and revelatory attitudes. Through this, they have not only made their theories holy, but also cited verses and traditions to prove their claims. Those who are making spiritual progress have gone beyond the apparent meaning of the traditions, and attempted to explore the concealed meaning of traditions, their internal paraphrase and justification. One of these traditions which have received much attention from the wise people is the Celestial Hadith of “law lāka lamā xalaqtol aflāk” (God Told: O' Mohammed, I created the world for the sake of you). This divine word has become the wealth of the fascinated and wayfarers that each of them considered it based on their own taste and inclination. The essence of the attitudes of mystics reveals the fact that the final goal of creation is the character of Mohammed (Peace Be Upon Him) and His ablent Family, who are the best reflection of God's Names and Properties. In this dispute, this Celestial Hadith has been examined and investigated in terms of documentation, difference in terminology, the reason of relationship among the creation of the Prophet Mohammad (PBUH), the Worlds of Existence, and the position of the Prophet (PBUH) in this world and the Eternity.

Keywords: Interpretation and Paraphrase, the Celestial Hadith, the Great Mohammed (PBUH), Mysticism.

¹E-mail: sh_beygi@yahoo.com

² E-mail: s.nariman_1344@gmail.com ©(Corresponding author)